

چرا آدم‌های عادی در هولوکاست مرتکب جنایت شدند؟

بی‌بی‌سی

هولوکاست، یا قتل عام یهودیان در جنگ جهانی دوم، یکی از فجایع بشری در تاریخ است. این جنایت اما صرفاً نتیجه‌ی وحشی‌گری عده‌ای از مقامات سیاسی و نظامی بلندپایه نبود. انبوهی از افراد عادی هم در اجرای این نسل‌کشی دست داشتند. این مقاله به مناسبت «روز جهانی یادبود هولوکاست» (۲۷ ژانویه) منتشر می‌شود.

آدم‌های عادی

حدود شش میلیون نفر در هولوکاست، تلاش منظم نازی‌ها برای نابودسازی یهودیان، به قتل رسیدند. یهودیان آلمان و دیگر کشورهای اروپایی تحت اشغال نازی‌ها را دستگیر کردند؛ بسیاری از آن‌ها را به اردوگاه‌های مرگ فرستادند و با گازهای سمی یا گلوله کشتند، و بقیه را در گتوها یا اردوگاه‌های کار اجباری آن‌قدر آزار دادند و گرسنه نگه داشتند تا جان باختند.

این کشتار مقیاسی صنعتی داشت و به فرایندی صنعتی متکی بود. صدها هزار نفر از آدم‌های عادی، از کارمندان مسئول برنامه‌ریزی و نظارت بر تدارکات و پشتیبانی تا لوکوموتیورانان و سوزن‌بانان و پلیس‌های محلی مراقب خیابان‌ها، در این تلاش ناکام برای نابودسازی کل یک نژاد مشارکت کردند.

به سختی می‌توان فهمید که چه‌طور ممکن است چنین اتفاقی رخ داده باشد. شاید تصور کنیم که شهروندان عادی آن‌قدر از مجازات شدن به دست رژیم شریک نازی هراسان بودند که با بی‌میلی به این کار تن دادند. اما حقیقت بسیار نگران‌کننده‌تر از این است. در واقع، هزاران نفر، که نسل‌های متمادی کنار همسایگان یهودی خود زندگی کرده بودند، ناگهان با میل و رغبت علیه آن‌ها به پا خاستند و در این برنامه‌ی قتل عام شرکت کردند.

آن‌ها که بودند؟

برخی از آدم‌های عادی در آلمان و اروپای اشغالی چنان شجاع بودند که به یهودیان کمک کردند، اما بقیه قاتل شدند. با نگاهی به پیشینه‌ی عواملان هولوکاست و جنایت‌های نازی‌ها علیه معلولان و دیگر گروه‌ها در

می‌یابیم که هیچ‌یک ویژگی خاصی نداشتند که آن‌ها را به عنوان قاتلانِ دیگرآزار از بقیه متمایز سازد - سرگذشت و سرنوشت چهار نفر از این آدم‌های عادی را در انتهای مقاله می‌خوانید.

چرا چنین کردند؟

همه‌ی این افراد شغل‌هایی معمولی داشتند: کارمند، پلیس، زندانبان، و حتی پرستار بودند. اما همگی در دوران نازی‌ها مرتکب هولناک‌ترین جنایت‌ها شدند. برای فهم قضیه باید خودمان را جای آن‌ها بگذاریم. در اوایل قرن بیستم، یهودستیزی در اروپا رواج داشت. در بعضی جاها، یهودیان را غیرخودی‌هایی خطرناک می‌شمردند. در دیگر جاها، برخی هنوز یهودیان را مسئول مرگ مسیح می‌دانستند.

پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان، هیتلر از این احساسات سوءاستفاده کرد. او یهودیان را عامل تضعیف و شکست خفت‌بار آلمان در جنگ جهانی اول معرفی کرد. وی سقوط وال استریت در سال ۱۹۲۹ و بی‌کار شدن میلیون‌ها نفر را به گردن یهودیان انداخت.

هیتلر در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: «کسانی که هیچ‌جا و همه‌جا خانه‌ی آن‌ها است، کسانی که در هیچ‌جاکی ریشه ندارند. اما امروز در برلین، فردا در بروکسل، پس فردا در پاریس، و روز دیگر در پراگ، وین، و لندن زندگی می‌کنند - همه‌جا را خانه‌ی خود می‌دانند.» و جمعیت فریاد می‌زند: «یهودی‌ها!» تبلیغات ضدیهودی همه‌جا، از جمله در صفحه‌ی اول روزنامه‌ها و در کتاب‌های کودکان، دیده می‌شد. یهودستیزی به جزئی از برنامه‌ی آموزشی مدرسه‌ها، حتی برای کودکان چهار ساله، تبدیل شد.

نمی‌توان با اطمینان گفت چند نفر در نتیجه‌ی این تبلیغات جان خود را از دست دادند. اما به احتمال زیاد، وقتی جنگ جهانی دوم شروع شد شمار زیادی از مردم یهودی‌ها را انسان نمی‌دانستند. و وقتی که یهودیان را برای اخراج از محله‌ها جمع می‌کردند، تنها اندکی از آلمانی‌های شجاع به این کار اعتراض کردند. بسیاری فرصت را غنیمت شمردند و اموال یهودیان را به یغما بردند. اغلب مأموران پلیس هنگام دستگیری یهودیان، اموال آن‌ها را ضبط می‌کردند؛ سپس نوبت به همسایه‌ها می‌رسید تا خانه‌های یهودیان را غارت کنند.

اردوگاه‌های مرگ فرصت‌های بیشتری برای سودجویی فراهم می‌کرد. به گزارش شاهدان عینی، نگهبانان جواهرات و دیگر اشیای گران‌بها را از زندانیان می‌گرفتند و در روستاهای مجاور صرف الکل و سگس

می‌کردند. مرگ بخشی از کسب و کار روزانه‌ی مردم شده بود. آن‌ها شانه به شانه‌ی هم در حرفه‌هایی مشغول کار بودند که آدم‌کشی تنها راه پای‌بندی به مقررات و ترقی شغلی به شمار می‌رفت. اما بعد از جنگ، بعضی از مردم بهانه‌ای آوردند تا خود را تبرئه کنند: گفتند فقط از دستورات اطاعت کرده‌اند - و از پیامدهای نافرمانی آن‌قدر می‌ترسیده‌اند که جرأت نداشته‌اند سرپیچی کنند.

«فقط از دستور اطاعت می‌کردم»



پس از جنگ، بسیاری از کسانی که در هولوکاست نقش داشتند، گفتند مجبور بودند که از دستورات اطاعت کنند. اما مورخان و دادستان‌های آلمانی نتوانسته‌اند حتی یک نمونه بیابند که فردی به علت خودداری از همکاری به مرگ یا زندان تهدید شده باشد.

داستان گردان ۱۰۱ نیروهای پلیس ذخیره نشان می‌دهد که حتی وقتی همکاری اختیاری بود، آدم‌های عادی گزینه‌ی ارتکاب جنایت را برگزیدند. در سال ۱۹۴۲، این گردان را برای دستگیری و جمع‌آوری یهودیان به لهستان فرستادند. اعضای این گردان مردهای عادی میان‌سالی بودند که بسیاری از آن‌ها خانواده داشتند.

داستان سرگرد تراپ

تنها سه هفته پس از ورود به لهستان، این گردان را به روستای یوزفو فرستادند که ۱۸۰۰ یهودی در آن زندگی می‌کردند. سرگرد ویلهلم تراپ جلوی گردان ایستاد. وقتی شروع به صحبت کرد اشک در چشمان‌اش حلقه زده بود.

تراپ به اعضای گردان گفت همه‌ی یهودیان روستا را دستگیر کنند چون بنا به گزارش‌ها همدست پارتیزان‌های محلی بودند. او دستور داد که مردان یهودی را جدا کنند تا به یک اردوگاه کار فرستاده شوند. زنان، کودکان، و کهن‌سالان را باید به گوشه‌ای می‌بردند و با شلیک گلوله می‌کشتند. تراپ گفت این دستور را دوست ندارد، اما اگر به یاد آورند که هواپیماهای دشمن روی سر زنان و کودکان آلمانی بمب می‌اندازند اجرای دستور آسان‌تر خواهد شد.

تراپ در پایان سخنرانی گفت آن‌هایی که نمی‌خواهند این کار را انجام دهند، می‌توانند کنار بایستند. از ۵۰۰ عضو این گردان تنها ۱۵ نفر تصمیم گرفتند که در قتل عام مشارکت نکنند. بقیه به کشتار همه‌ی زنان، کودکان، و سالخوردهگان یهودی روستا پرداختند. این گردان در دوران جنگ هزاران یهودی را به قتل رساند.

حساب پس دادن

برخی از نازی‌های عالی‌رتبه در نورمبرگ و دادگاه‌های بعدی محاکمه شدند، اما بسیاری از عاملان هولوکاست هرگز بازجویی نشدند. تعداد کسانی که در هولوکاست مشارکت کرده بودند آن‌قدر زیاد بود که رسیدگی به پرونده‌ی آن‌ها در عمل ناممکن بود. پس از شروع جنگ سرد، متفقین وقت هرچه کمتری به

تعقیب عاملان هولوکاست اختصاص دادند. مسئولان آلمان غربی و اتریش هم مایل نبودند که تعداد زیادی از شهروندان خود را بازجویی کنند. برخی از جنایت‌کاران هم به آمریکای جنوبی گریخته بودند زیرا حکومت‌های دیکتاتوری دست راستی به آن‌ها پناه داده بودند. بعضی دیگر به آمریکا، کانادا، و بریتانیا رفتند و خود را پناهندگانی از حکومت‌های کمونیستی جا زدند، و در نتیجه به ندرت به فعالیت‌های آن‌ها در دوران جنگ رسیدگی شد.

آیا می‌تواند دوباره رخ دهد؟



بنای یادبود هولوکاست در برلین

از جنبه‌های بسیاری، هولوکاست مدرن‌ترین نسل‌کشی در تاریخ بود زیرا از کل ظرفیت نهادی و دیوان‌سالاری حکومت مدرن برای نابودی یهودیان در هر نقطه‌ای از دنیا بهره برد. آیا ممکن است که دوباره نسل‌کشی در چنین مقیاسی را تجربه کنیم؟

کریستوفر براونینگ، مورخ هولوکاست، می‌گوید: «متأسفانه فهمیده‌ایم که به ندرت از تاریخ درس می‌آموزیم. هولوکاست وجوه منحصر به فرد فراوانی دارد، اما به نظر نمی‌رسد که ماهیت آدم‌کش‌ها منحصر به فرد باشد. هیچ دولتی که در پی ارتکاب نسل‌کشی برآمده با کمبود جلاد روبه‌رو نشده است. دولت‌ها می‌توانند چارچوبی نهادی، سازمانی، و موقعیتی بیافرینند که مردم را به آدم‌کشی تحریک کند. آن‌ها از هم‌نوايي، تمکین، و میل مردم به جلب احترام هم‌قطاران خود سوءاستفاده می‌کنند. اگر در موقعیتی تاریخی کلیشه‌های سنتی انسانیت‌زدایی وجود داشته باشد، در این صورت ترساندن مردم و توجیه آن‌چه به نام دفاع از خود در برابر به اصطلاح دشمن شریک انجام می‌شود بسیار آسان‌تر است. با وجود این، تاریخ نشان داده که وقوع چنین فجایعی محتاج قرن‌ها کینه و نفرت یا دشمنی دیرینه نیست. در واقع، بسیج مردم برای قتل عام بسیار سریع رخ داده است.»

به نظر جنیفر ولش، مشاور ویژه‌ی سازمان ملل، «جامعه‌ی جهانی نه تنها از هولوکاست بلکه از نسل‌کشی ۲۰ سال قبل در رواندا هم درس آموخته است. از زمان جنگ جهانی دوم، جامعه‌ی جهانی نسل‌کشی را جرم شناخته و اخیراً در پی تشکیل دادگاه‌های کیفری برای رواندا و یوگسلاوی سابق، دیوان کیفری بین‌المللی را تأسیس کرده است. هدف ایجاد فرهنگ مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی و مقابله با فرهنگ مصونیت است. هرکسی که فکر زمینه‌سازی و سازمان‌دهی چنین جنایت‌های فجیعی را در سر پیوراند، می‌داند که باید پاسخ‌گوی اعمال‌اش باشد. در فضای کنونی، چنین اعمالی دیگر نه مسئله‌ی داخلی کشورها یا جزئی از روند "عادی" جنگ بلکه مسئله‌ای بین‌المللی است، و مجامع بین‌المللی نظیر شورای امنیت سازمان ملل می‌توانند آن را بررسی کنند. با این همه، نمی‌توان گفت که دیگر جای نگرانی نیست زیرا هنوز هم مواردی از جنایت علیه بشریت یا نسل‌کشی وجود دارد که جامعه‌ی جهانی به اندازه‌ی کافی به آن‌ها نپرداخته است. با توجه به این که توانایی نهادهای بین‌المللی برای مقابله با نسل‌کشی در یک کشور محدود است، و در مواردی منافع سیاسی همسایگان قدرتمند، آن‌ها را از اقدام علیه چنین کشوری باز می‌دارد، هنوز هم شاهد واکنش‌های یکپارچه شدید به جنایت‌های فجیع نیستیم.»

به نظر فیلیپ سندز، وکیل و استاد حقوق بین‌الملل، «نظام فعلی حقوق بین‌الملل، قدرت دولت را از بعضی جنبه‌های مهم محدود می‌کند اما همه‌ی فجایع را متوقف نکرده است. نارسایی را نه در محتوای قوانین بلکه در اجرای آن‌ها باید جست. اجرای این قوانین در بسیاری از کشورها و در سطح بین‌المللی نابسند است.»

دیوان کیفری بین‌المللی بررسی بعضی از جنایت‌ها را شروع کرده اما تنها به آفریقا پرداخته، در حالی که جنایت‌های بین‌المللی به این قاره محدود نمی‌شود. فجایع و قتل عام‌ها در سال ۱۹۴۵ پایان نیافت. همان طور که می‌دانیم، رویدادهای هولناکی در گوشه و کنار دنیا رخ داده، و هیچ قاره‌ای از کشتار شمار فراوانی از اعضای یک گروه نژادی، دینی، قومی، و سیاسی خاص مصون نبوده است. هر وضعیتی منحصر به فرد است و باید آن را با توجه به شرایط خاص خود فهمید. آیا ممکن است که امروز هم اتفاقی شبیه هولوکاست رخ دهد؟ بله.»

چهار «آدم‌عادی» که در هولوکاست دست داشتند

آنتونی ساونیوک، پلیس

آنتونی ساونیوک، در کودکی، شبیه‌ها کارهای یهودیان را برای آن‌ها انجام می‌داد و از این راه پول در می‌آورد. در سال ۱۹۴۱، نازی‌ها شهر او، دوماژو (واقع در لهستان آن زمان و بلاروس کنونی)، را تصرف کردند. وی داوطلبانه به پلیس امدادی پیوست. واحد او مراقبت از گتوی محلی یهودیان را بر عهده داشت. در ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۲، حدود ۳ هزار یهودی را جمع کردند و کشتند. ساونیوک



سردسته‌ی پلیس‌هایی بود که جست‌وجو برای یافتن و کشتن یهودیان مخفی شده را بر عهده داشتند. چنین دسته‌های پلیسی در لهستان، اوکراین، لتونی، و لیتوانی تشکیل شده بود. آن‌ها برای مبارزه با پارتیزان‌ها و قتل یهودیان آموزش دیده بودند.

وقتی روشن شد که آلمان در جنگ شکست خواهد خورد، ساونیوک ترک خدمت کرد و به «سپاه لهستانی» ارتش بریتانیا پیوست. بعد از آن به بریتانیا مهاجرت کرد، و خود را یک میهن‌پرست لهستانی جلوه داد. آن‌جا، بدون آن‌که شناسایی شود، به عنوان مأمور کنترل بلیت در شرکت قطار بریتانیا مشغول به کار شد، تا این‌که سرویس مخفی شوروی، «کاگ‌ب» در دهه‌ی ۱۹۸۰ فهرستی از مظنونان به ارتکاب جنایات جنگی را در اختیار بریتانیایی‌ها قرار داد، و اسم ساونیوک هم در این فهرست بود. در سال ۱۹۹۱، «قانون مربوط به جنایات جنگی» در بریتانیا به تصویب رسید و پی‌گرد قانونی جنایت‌کاران جنگی نازی در این کشور امکان‌پذیر شد. ساونیوک در سال ۱۹۹۷ دستگیر شد، و دو سال بعد به اتهام قتل محاکمه و به حبس ابد محکوم شد. او در سال ۲۰۰۵ در زندان درگذشت. تا به امروز، او تنها شخصی است که به موجب آن قانون مورد پی‌گرد قرار گرفته است.

هرمینه برانستاینر، نگهبان اردوگاه

هرمینه برانستاینر متولد اتریش بود و چون به علت فقر نتوانست به آرزوی خود جامه‌ی عمل بپوشاند و پرستار شود، ناگزیر خدمت‌کار شد. پس از آن که نازی‌ها اتریش را به خاک آلمان ضمیمه کردند، هرمینه در یک کارخانه‌ی هواپیماسازی در برلین مشغول به کار شد، و سپس شغلی با دستمزد بیشتر پیدا کرد و در راونزبروک، اردوگاه زندانیان زن، نگهبان شد. مدتی بعد به اردوگاه مایدانک در لهستان منتقل شد که یکی از اردوگاه‌های مرگ بود. او یکی از مأمورانی بود که زنان و کودکان را انتخاب می‌کردند و به اتاق‌های گاز می‌فرستادند، و به بی‌رحمی علیه زندانیان شهرت داشت. تا پایان جنگ ۳۵۰۰ نگهبان زن در اردوگاه‌های گوناگون به کار گماشته بودند.



برانستاینر در سال ۱۹۴۶ دستگیر شد و در یک دادگاه اتریشی او را محاکمه کردند. اما او در این دادگاه فقط به جرم اشتغال به کار و مشارکت در اداره‌ی یکی از دو اردوگاه مرگ محاکمه شده بود، و فقط به سه سال زندان محکوم شد. او بعد از آزادی از زندان، با یک سرباز آمریکایی ازدواج کرد، و به نیویورک رفت، و در سال ۱۹۶۳ تابعیت آمریکایی گرفت. چند سال بعد، سیمون ویزنتال، ردیاب نازی‌ها، او را شناسایی کرد و به این ترتیب به آلمان غربی مسترد شد. در آنجا به دلیل اشتغال به کار در اردوگاه مایدانک، به همراه ۱۵ نگهبان دیگر، محاکمه شد و در سال ۱۹۸۲ به جرم قتل حکم حبس ابد گرفت. برانستاینر در سال ۱۹۹۶ به دلیل وخامت وضع جسمانی از زندان آزاد شد، و در سال ۱۹۹۹ درگذشت.

موریس پاپون، کارمند

موریس پاپون، بعد از تحصیل در یکی از معتبرترین مدارس فرانسه، کارمند دولت شد و به سرعت مدارج ترقی شغلی را پیمود. پس از اشغال فرانسه توسط نازی‌ها در سال ۱۹۴۰، پاپون در سمت خود باقی ماند و در دولت ویشی، که همدست نازی‌ها بود، کار کرد. او مسئول تعیین سیاست برخورد با یهودیان در منطقه‌ی بور دو بود و اسنادی را امضا کرد که به انتقال حدود ۱۶۰۰ یهودی به اردوگاه موقتی



بیرون از پاریس انجامید. مدتی بعد، اکثر این یهودیان را به آشویتس بردند و به قتل رساندند. در سراسر اروپای اشغالی، هزاران «قاتل پشت میز نشین» وجود داشت که از اداره‌های خود به تدارکات، پشتیبانی، و مدیریت قتل عام در نقاط دوردست یاری رساندند.

بعد از آزاد شدن فرانسه، مقامات بلندپایه‌ی رژیم ویشی، که همکار و همدست نازی‌ها بود، به دلیل جنایات‌شان مورد پی‌گرد قانونی قرار گرفتند. با این حال، پاپون مورد بازجویی قرار نگرفت. او به کار خود به عنوان کارمند دولت ادامه داد و به منصب‌های مهمی در دولت فرانسه دست یافت. در سال ۱۹۸۱، پاپون وزیر کابینه بود که شواهدی حاکی از دست داشتن او در هولوکاست برای اولین بار افشا شد. بالأخره در سال ۱۹۹۷ او را محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم کردند. پاپون در سال ۲۰۰۲ از زندان آزاد شد، و پنج سال بعد بر اثر نارسایی قلبی درگذشت.

ایرمنگارد هوبر، پرستار

در ابتدای جنگ، ایرمنگارد هوبر سرپرستار یک بیمارستان روانی در شهر زادگاه‌اش در آلمان بود. در سال ۱۹۴۰، این بیمارستان به یکی از مراکز قتل «تی ۴» تبدیل شد. «تی ۴» اسم رمز عملیات نازی‌ها بود که در جریان آن حدود ۷۰ هزار آلمانی و اتریشی که معلولیت جسمی یا ذهنی داشتند به قتل رسیدند. حداقل ۱۴ هزار نفر از آن‌ها در همین بیمارستان کشته شدند. هوبر مسئول تزریق داروهای مرگ‌آور بود. او همچنین در جعل گواهی فوتی که به خانواده‌ی قربانیان می‌فرستادند نقش داشت. پزشکان، پرستاران، و مدیران در شش مرکز قتل در آلمان و اتریش کار می‌کردند. این مراکز، آزمایشگاهی برای اردوگاه‌های مرگ در اروپای شرقی بودند.



هوبر در یک دادگاه نظامی آمریکایی محاکمه شد، و به جرم مشارکت در قتل ۲۵ سال حبس گرفت. در آن زمان، آمریکایی‌ها به عنوان بخشی از راهبرد «نازی‌زدایی» و با هدف پاک‌سازی آلمان و اتریش از ایدئولوژی نازی، بسیاری از جنایت‌کاران جنگی را مورد پی‌گرد قانونی قرار می‌دادند. اما در سال ۱۹۴۹، کنراد آدناور، صدر اعظم آلمان غربی، با انتقاد از سیاست «نازی‌زدایی»، اعلام کرد که «مجرمان واقعی» را باید به محکمه‌های عادلانه کشاند، اما تلاش برای مجازات کردن میلیون‌ها آلمانی که از نازی‌ها حمایت کرده بودند یک اقدام قابل اجرا نیست. مدتی بعد، فرمان عفوی صادر شد که به موجب آن بسیاری از این

جنایت‌کاران جنگی «کم‌اهمیت‌تر» بخشوده شدند. هوبر در سال ۱۹۵۲ از زندان آزاد شد و به زادگاه‌اش در آلمان برگشت. او در سال ۱۹۸۳ بر اثر کهولت سن درگذشت.

برگردان: عرفان ثابتی

آن‌چه خواندید برگردان این گزارش است:

[‘Why Did Ordinary People Commit Atrocities in the Holocaust?’](#), BBC